



سید علی محمودی

کاوش عناصر  
نظریه دولت  
در اندیشه سیاسی  
امام محمد غزالی

## درآمد

امام محمد غزالی به عنوان سنت‌شکن نواندیش و احیاگر دین و اندیشمند سیاست و منتقد قدرت، با گذشت حدود هزار سال، هنوز در تاریخ اندیشه دوران اسلامی حضور بالنده و شوق‌انگیز دارد. نگاه او به مقوله قدرت و سیاست، نگاهی ژرف است که پوسته‌های ظاهری را می‌شکافد و تا اعماق رسوخ می‌کند. این نگاه تیز و برنده که به شمشیر می‌ماند، به سادگی در غزالی ظهور نیافته است. غزالی در فقه و اصول و حدیث و درایه و فلسفه و کلام و فن خلاف و جدل، سرآمد و بلند آوازه بوده است. افزون بر این دانش‌های گوناگون، غزالی به ژرفا و باطن امور با بصیرت و تأمل می‌نگرد و دانای بزرگ روزگار خویش است. به اعتقاد من، این بصیرت و دانایی که رازهای بزرگی را بر او آشکار می‌سازد و گره‌های فرو بسته بسیاری را برای او می‌گشاید، از «شاخ نبات» و ارستگی از قدرت و دلبستگی به قلم و آگاهی به او رسیده است.

غزالی در اندیشه سیاسی دوره اسلامی، مقامی بس ارجمند و والا دارد. او به ویژه در نصیحه‌الملوک که آن را در واپسین سال‌های زندگانی پربار خود نوشته است، در باب اخلاق، سیاست، قدرت، عدالت، امنیت و غایت برپایی دولت اظهار نظر می‌کند و پادشاهان سلجوقی را به تدبیر و دادگری اندرز می‌دهد.

آیا اندیشه سیاسی غزالی در صدور احکام و اندرزهایی به فرمانروایان خلاصه می‌شود، یا در برگزیده مباحث وجود شناسانه، انسان شناسانه و معرفت شناسانه، به مثابه مبانی و ارکان آموزه‌های سیاسی است؟ اگر غزالی باب مباحثی را در مورد هستی، انسان و معرفت گشوده، آیا توفیق یافته است که میان اصول و مبانی اندیشه سیاسی خود از یکسو و توصیه‌ها و راهبردهایی که به میان آورده است، هماهنگی و هم‌آوایی به وجود آورد؟ آیا غزالی آرمان‌گراست یا واقع‌گرا؟ و یا نقش آفرینی میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است که دلبستگی به مبانی را با دلمشغولی به واقعیت‌ها، با هم می‌آمیزد؟ عدالت در نگاه غزالی چه مقامی دارد و مفاهیم امنیت، مسالمت، قانون و سعادت چگونه در اندیشه سیاسی او به هم می‌پیوندند؟ آیا حکومت مطلوب غزالی، حکومت قانون است یا نظامی که با اراده معطوف به قدرت، فرمانروایی آن را رهبری می‌کند که خود را برابر یا مافوق قانون می‌داند؟ و سرانجام در بازخوانی و بازاندیشی آراء سیاسی

غزالی، چه بهره‌ای در این روزگار عاید ما خواهد شد؟ آیا دست کم پاره‌ای از عناصر و اجزاء اندیشه سیاسی غزالی، می‌تواند معرفت امروزمین ما را در باب جامعه و سیاسی افزون کند و در هموار کردن راه دشوار ابداع نظریه دولت برای ایران امروز، به ما مدد رساند؟

در این گفتار، نخست به گونه‌ای گذرا و فشرده، به زندگی و زمانه غزالی می‌پردازیم، سپس خطوط کلی اندیشه سیاسی او را بازگو می‌کنیم. در بخش بعدی، به شرح و تحلیل نصیحه‌الملوک به عنوان مهم‌ترین رساله سیاسی غزالی و یکی از بنیادی‌ترین آثار اندیشه سیاسی در تاریخ تفکر دوره اسلامی خواهیم پرداخت. واپسین بخش این گفتار، نتیجه‌گیری از شرح و تحلیل و ارزیابی مباحث خواهد بود.

## زندگی و زمانه غزالی

ابوحامد محمد غزالی که در سال ۴۵۰ هجری در خانه پشم‌ریسی یک لاقبا و پرهیزکار در طابریان طوس چشم به جهان گشوده بود، روزگار خویش را در مدرسه، چندی به آموزش و مدتی به تدریس، در نشست و برخاست با شاهان و وزیران، در سیر و سیاحت، در انزوا و زاویه‌نشینی و در مطالعه و مباحثه و نوشتن گذرانید.

ابوحامد احمد بن محمد رادکانی، صوفی صافی زمانه، در طوس نخستین آموزگار او بود. در جرجان به حلقه درس امام ابو نصر اسماعیل جرجانی وارد شد؛ سپس حوزه درس امام الحرمین ابوالعالی جوینی را درک کرد. با درگذشت امام الحرمین، بیست و هشت ساله بود که آوازه استادی او در فقه و حدیث و اصول و کلام و فن خلاف و جدل و درایه بالا گرفت و به مجلس ملک‌نشا سلجوقی و وزیر دانشمند او خواجه نظام الملک باز یافت. خواجه او را به استادی و ریاست نظامیه بغداد دعوت کرد. در بغداد، نزد المقتدی بامرالله و المستظهر بالله - دو خلیفه عباسی - تقرب یافت و طرف مشورت دستگاه خلافت قرار گرفت.

امام محمد غزالی پیش از جلوس به کرسی استادی نظامیه بغداد، مدت هفت سال به سیر و سیاحت پرداخته بود و محضر بزرگان علم را درک کرده بود. او بیش از چهار سال نتوانست در نظامیه بغداد دوام بیاورد. از این رو مدت ده سال به سفر در بلاد جزیره و شام و بیت المقدس و حجاز پرداخت. در همین سفر بود که بر سر تربت ابراهیم خلیل (ع) سه عهد با پروردگار خویش کرد: یکی

## سلجوقیان رسماً بر پایه شریعت اسلامی حکمروایی می‌کردند و خود را جانبدار و پشتیبان دستگاه خلافت می‌دانستند؛ اما الگوی آنان در زمامداری، سلطنت بود

آمده بودند، آرام آرام گرداگرد اسماعیلیان آمدند. مخالفان و ناخروسانان حکومت سلجوقی نیز، کنیث نواندیش اسماعیلی را پناهگاه خویش یافتند و به صفوف هواداران آن پیوستند.

در برابر، خلافت بغداد و سلجوقیان، بیمناک قدرت گرفتن اسماعیلیان بودند. آنان خویشتن را هدف اصلی جنبش شیعی اسماعیلی می‌دانستند و در نظر و عمل، در برابر آن صف‌آرایی می‌کردند. در چنین فضایی، امام محمد غزالی، یک چشم به مرکز خلافت عباسیان در بغداد داشت و چشم دیگر، به مرکز پادشاهی سلجوقیان در خراسان. هنگامی در طوس و نیشابور رحل اقامت می‌افکند و زمانی در بغداد، - در مدرسه نظامیه - جلوس می‌کرد. در زمان‌هایی، نه تاب مأواگزینی در خراسان می‌آورد و نه سکونت در عراق، بلکه قلندروار در شامات و حجاز به تنهایی سیر آفاق و انفس می‌کرد و عارفانه سر در جیب تفکر فرو می‌برد.

### مفاهیم بنیادین اندیشه سیاسی غزالی

درک اندیشه سیاسی غزالی بدون شناخت ابعاد شخصیت او و زمانه‌ای که در آن می‌زیسته، امکان ندارد. اندیشه‌های غزالی در باب جامعه و سیاست، دو خاستگاه اصلی دارد: نخست، دانش و معرفت که فقه و اخلاق در آن، مقام خاصی دارد. دوم، واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در قلمرو خلافت عباسی و گستره فرمانروایی ترکان سلجوقی. در واقع، «غزالی سیاسی» را می‌توان در رواقی ملاقات کرد که ستون‌های اصلی آن، یکی علم است و دیگری قدرت سیاسی.

غزالی علوم را به دو دسته تقسیم می‌کند: علوم شرعی و علوم عقلی. علوم شرعی، یا دنیوی است یا اخروی. فقه از علوم دنیوی است. تکیه‌گاه سیاست، بیش از همه به علوم دینی است که پیش‌آهنگ آنها فقه به مثابه زیربنای حقوقی جامعه است. پس از فقه، اخلاق جای می‌گیرد؛ اما هر چند فقه و اخلاق دارای اولویت و اهمیت‌اند، منابع اصلی دین، کتاب و سنت است. به زعم غزالی، شریف‌ترین سیاست‌ها، نخست سیاست پیامبران

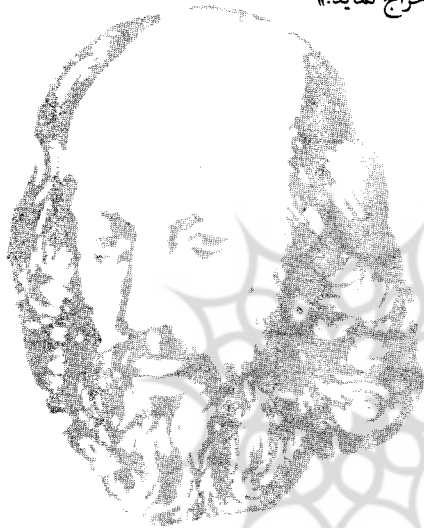
اینکه از سلطان هیچ مالی قبول نکنند؛ دو دیگر: به سلام هیچ سلطانی نرود؛ سوم: مناظره نکند. در بلاد شام ایام را به ریاضت گذرانید و در دمشق چندی نظافت آبریزگاه خانقاهی را به عهده گرفت. در بیت‌المقدس اعتکاف کرد و طرح دو اثر گران سنگ خویش را در انداخت: یکی، احیاء العلوم و دیگری، کیمیای سعادت.

در بازگشت به طوس، امام غزالی به درخواست سلطان سنجر، ریاست نظامیه نیشابور را پذیرا شد. المنقذ من الضلال را در همین ایام نگاشت. پنجاه و سه ساله بود که سلطان محمد بن ملک‌شاه یا سلطان سنجر، از او درخواست ملاقات کردند. غزالی این درخواست را نپذیرفت و عذر آورد. اما برای اینکه به کلی جواب رد نداده باشد، پذیرفت که از طوس به مشهد برود تا این ملاقات دست دهد. از پس این دیدار بود که نصیحه الملوک به درخواست پادشاه سلجوقی در واپسین سال‌های زندگی غزالی نوشته شد.

یک سال پیش از آنکه غزالی رخ در نقاب خاک کشد، خواجه ضیاءالملک، احمد بن خواجه نظام الملک - که او را خواجه نظام الملک، ثانی می‌گفتند و وزیر سلطان سنجر بود - از غزالی خواست که بار دیگر ریاست مدرسه نظامیه بغداد را عهده‌دار شود. غزالی این دعوت را نپذیرفت و در نامه‌ای به خواجه احمد نوشت: «اکنون هنگام وداع در فراق است، نه وقت سفر عراق». شمع وجود امام محمد غزالی در سال ۵۰۵ هجری در پنجاه و پنج سالگی فرو مرد.

در روزگار غزالی، بغداد مرکز خلافت عباسیان بود؛ اما ترکان سلجوقی در خراسان شهراری می‌کردند. الگوی عباسیان در فرمانروایی، خلافت و امامت اسلامی بود. سلجوقیان رسماً بر پایه شریعت اسلامی حکمروایی می‌کردند و خود را جانبدار و پشتیبان دستگاه خلافت می‌دانستند؛ اما الگوی آنان در زمامداری، سلطنت بود. از سوی دیگر، جنبش شیعی اسماعیلیان با برخوردارگی از نظریه سیاسی منسجمی در برابر خلافت عباسیان سربرآورده بود و بغداد را آشکارا به چالشی ژرف فرا خوانده بود. آنان که از ستم و بیداد خلافت بغداد به تنگ

بدان تصریح مؤکد داشته‌اند، موضوع اصلی و مرکزی نظریه سیاسی او را تشکیل می‌دهد. خداوند نه تنها دنیا را آفریده، بلکه برای اداره آن قانون جامع حقوق و اخلاق نیز مقرر داشته که در آن حدود امور جایز و امور ممنوع مشخص گردیده است ... قانون مذکور موجد نظمی است که انسان می‌تواند برپایه آن، چه در عزلت و چه در زندگانی در اجتماع و در رابطه با خانواده، حرفه، شهر، وطن و امتش، زندگانی خود را منظم نموده و از آن، قواعدی را که برای امنیت و سلامت نفس لازمست استخراج نماید.»<sup>۲</sup>



آوردیم که غزالی آنگاه که آفتاب عمرش بر لب بام بود، نصیحة الملوك را به درخواست پادشاه سلجوقی نوشت. بی تردید نصیحة الملوك از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین آثار اندیشه سیاسی در تاریخ تفکر دوره اسلامی است. این رساله در میان نوشته‌های غزالی نیز از جایگاه رفیعی برخوردار است. غزالی در نصیحة الملوك از نظریه خلافت خود سخنی نمی‌گوید. این سکوت، برخی را به شبهه افکنده است که گویا غزالی در واپسین سال‌های زندگی، از آراء خویش در باب خلافت و امامت عدول کرده است. باید یادآور شد که هر چند غزالی در نصیحة الملوك به طور مستقیم باب بحث را در نظریه خلافت نمی‌گشاید، اما به طور مکرر از خلافت راشدین و امویان یاد می‌کند و خلیفه و سلطان را موظف به اجرای دستورات شرع می‌داند. غزالی در المستظهری وظایف و تکالیف خلیفه را بر شمرده بود. اکنون او در نصیحة الملوك می‌کوشد پادشاه سلجوقی را با راه و رسم زمامداری بر پایه شرع و اخلاق آشنا سازد.<sup>۳</sup>

دانستیم که غزالی سیاست را بر دو پایه بنا می‌کند: یکی فقه و دیگری اخلاق. در نگاه غزالی، سیاست

است و سپس به ترتیب سیاست خلفاء، سلاطین و امراء. رهیافت غزالی به اندیشه سیاسی از آن رو نظریه خلافت و نظریه سلطنت را دربرمی‌گیرد که او از یک سو برای فقه که به تکالیف آدمی در برابر خداوند و لزوم اطاعت از حکومت و مشارکت در آن می‌پردازد، جایگاه خاصی قائل است. از سوی دیگر، حوادث و تجارب زندگی بر ذهن و اندیشه او تأثیرگذارده است که از میان آنها، تأثیر استادش ابوالمعالی جوینی و ارتباط و همکاری با خواجه نظام الملک، قابل تأمل است. و بالاخره، اقامت چهارساله غزالی در بغداد و مشاهده بحران‌ها و رقابت‌های سیاسی میان نحله‌ها و فرقه‌های قدرت طلب را می‌توان نام برد. از این روست که در آثار غزالی، گاه با چهره «غزالی فقیه» در سیاست روبرو می‌شویم که مجادله فقهی می‌کند و فتوا می‌دهد و زمانی با «غزالی اندیشمند» که در حوزه اندیشه سیاسی، از ارکان و اصول با ما سخن می‌گوید.

از فتاوی سیاسی غزالی، یکی به لعن آشکار یزیدبن معاویه بازمی‌گردد. غزالی بدون ذکر نام یزید، می‌گوید نه تنها لعن یک مسلمان جایز نیست، بلکه سزاوارتر آن است که از پروردگار بخشایش او خواسته شود. برای صدور چنین فتوایی دو دلیل ذکر کرده‌اند: یکی جانبداری غزالی از رویه بخشش و چشم پوشی؛ دیگری، سازش با حنبلیان به عنوان هواداران معاویه و فرزندش یزید که در بغداد قدرت بسیار داشته‌اند.<sup>۴</sup>

در تبیین نظریه خلافت، غزالی خلافت را برپایه ضرورت عقلی واجب می‌داند، اما معتقد است آنگاه که پای تکلیف در وجوب خلافت به میان می‌آید، این تکلیف از شرع برمی‌آید. در نظام خلافت، خلیفه یا امام، سرچشمه «مشروعیت سیاسی» است. غزالی سه دلیل برای اثبات نظریه خلافت ذکر می‌کند: نخست؛ اجماع فوق اسلامی. دوم؛ رویه صحابه در گزینش امام (خلیفه). سوم؛ ضرورت انتخاب امام واحد.

در اندیشه سیاسی غزالی، خداوند، یکتا، آفریدگار و پروردگار است. غزالی دو مفهوم «وحدانیت» و «ربوبیت» خداوند را در اندیشه سیاسی خویش از یکدیگر تفکیک می‌کند: خداوند یکتا است. او در عین یکتایی، دارای مقام «ربوبیت» است؛ یعنی دارای حاکمیت مطلق، قانونگذاری و داوری است و بر این اساس، سلطنت حقیقی از آن اوست. هانری لائوس در سیاست و غزالی، تفکیک دو مفهوم «وحدانیت» و «ربوبیت» را موضوع محوری نظریه سیاسی غزالی می‌داند و می‌نویسد: «با توجه به نظر غزالی، به این نتیجه می‌رسیم که موضوع تمیز بین جنبه خالقیت خدا و جنبه آمریت او که فیلسوفان و اسماعیلیان

همچون عقاب بحالاک و تیرپروازی است که بدون برخورداری از دو بال دین و اخلاق، یارای پرکشیدن و اوج گرفتن ندارد. در اینجا ما با «غزالی احیاگر و نواندیش» روبرو می‌شویم که در احیاء العلوم کوشیده است آنچه «برگ و بار» بر شاخسار درخت دین بسته‌اند، با سر پنجه تدبیر احیاگرانه بزاید و در حوزه معرفت دینی، هم فقه را بنشانند و حد و اندازه آن را تعیین کند و هم اخلاق را در جایگاه درخور و شایسته آن قرار دهد. غزالی در این مقام، فقیهی است که جانب اخلاق را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد فقه عرصه را بر اخلاق تنگ سازد؛ چه رسد به اینکه بخواهد با عتاب و اشتلم متشرعانه، اخلاق را از میدان جامعه و سیاست بدر کند.

در نظر غزالی، اخلاق بر پایه حکمت، شجاعت، عفت و عدالت - که فضایل چهارگانه یونانی هستند - نهاده شده است. در منظومه فکری غزالی، اخلاق از آن پایه اهمیت و ارجمندی برخوردار است که سیاست در واقع ادامه آن است. سیاست، خود، دارای ارزش است و شریف‌ترین مشاغل زندگی و جامعه محسوب می‌شود. غزالی به سیاستی نظر دارد که بر پایه عدالت استوار باشد. آیا ممکن است سیاست را بر اساس عدالت تأسیس کرد؟ غزالی در پاسخ، انطباق سیاست را بر عدالت، بیشتر یک آرمان می‌داند تا واقعیت.

عدالت در نظریه اخلاقی غزالی، کانون تمامی خوبی‌هاست. عدالت نه یکی از فضایل بلکه مجموعه آنهاست. اگر فضایل در انسان به هم‌آهنگی و تعادل برسد، عدالت در وجود انسان متحقق شده است. غزالی با این رویکرد به عدالت، معتقد است که شکل‌گیری عدالت در افراد از طریق تعادل در خصلت‌ها، قهراً به ایجاد تعادل در روابط اجتماعی می‌انجامد و سرانجام به تعادل در سیاست منجر می‌شود. به دیگر سخن، اگر هر یک از افراد با هماهنگی خصلت‌ها به عدالت دست یابند، آنگاه جامعه به عدالت می‌رسد. تحقق عدالت در روابط اجتماعی، موجب ظهور عدالت در سیاست می‌شود. بنابراین، عدالت را می‌توان به «ترتیب محموده» یا تعادل پسندیده تعبیر کرد. این تعادل می‌تواند در فرد پدید آید، در روابط میان افراد ظاهر شود و در اداره مملکت متحقق گردد. در هر حال «عدالت سیاسی»، شاخه‌های درخت تناوری است که ریشه‌های آن، تعادل در خصلت‌ها (عدالت فردی) و تنه آن، تعادل در روابط میان افراد (عدالت اجتماعی) است.

عدالت با همه اهمیت و منزلتی که در اندیشه سیاسی غزالی دارد، ذیل مفهوم امنیت قرار می‌گیرد. در واقع، تحقق عدالت در گرو تأمین امنیت است. اولویت امنیت تا

آنجا است که رعایت اوامر دولت و اطاعت از فرمانروا را ضروری می‌سازد. هرگاه برکناری پادشاه سمتگر موجب فتنه و جنگ داخلی شود، آشفتنگی و بی‌نظمی ناشی از آن، بیش از بر سرکار ماندن چنین پادشاهی، به مصالح جامعه زیان می‌رساند. بنابراین، چاره کار در دست شستن از فتنه و آشوب است و گردن نهادن به اطاعت از پادشاه سمتگر. غزالی در اینجا بر «ستمگری» چنین پادشاهی اذعان دارد، اما همین که پادشاه بتواند امنیت را برقرار سازد یا ادامه فرمانروایی او لازمه عدم بروز فتنه و ناامنی باشد، از آن مایه «مشروعیت» برخوردار است که اطاعت از او را توجیه می‌کند.

جایگاه محوری و مفتاحی عدالت در اندیشه سیاسی غزالی که مفهوم اعتدال در فرد، جامعه و قدرت سیاسی را بگونه‌ای بدیع مطرح می‌سازد، او را به سوی «مسالمت» سوق می‌دهد. مسالمت در نگاه تیزبین و ذهن ژرف‌اندیش غزالی، از عدالت زاده می‌شود. در حقیقت، عدالت و مسالمت، لازم و ملزوم یکدیگرند و دو روی سکه سیاست‌اند. وزیر وظیفه دارد که در تمشیت امور، راه مسالمت و مدارا بجوید: «انوشیروان گفت بدترین دستور آن باشد که پادشاه را بر حرب کردن تیز کند، جایی که بی‌حرب، کار نیکو شود، از آنکه در کارها خواسته هزینه شود و اندر حرب جان و تن (و خواسته)». غزالی از کارگزاران دولت انتظاری جز کیاست و تدبیر ندارد. خون‌ریزی و آتش‌افروزی، هنر نیست: «... هرکاری که به دست کسی برآید بی‌حرب و درشتی و تو بمراد رسی، بهتر از آن که تو با او حرب بدست خویش کنی ... و ترتیب وزیر آن بود که تا تواند حرب را بنامه و تدبیر کند و اگر به تدبیر و حیلت کار نیکو نشود، بعطا و طلت بکوشد و اگر لشکر منهزم شود، گناهشان عفو کند و بکشتن ایشان نشتابد؛ زیرا که زنده را بتوان کشتن و کشته را زنده توان کرد؛ که مردی به چهل سیال مرد گردد، و از صد یکی شایسته آید.»

در جنگ، «جان و تن» هزینه می‌شود. از جنگ پرهیز باید کرد و آموزه خرد آن است که دولتمردان به راه سلم و تساهل و مدارا بروند. پس سیاست با عدالت، مسالمت و تدبیر معنا می‌یابد؛ اما غایت سیاست، تأمین سعادت بشر است در این جهان و جهان بازپسین. سعادت این جهانی بشر، در تندرستی، ساماندهی خانواده، دارایی، حرمت و ارزش اجتماعی است. سعادت بشر در جهان بازپسین، رستگاری و برخورداری از لذت‌های پاک و خالص بهشت مینوی و لقاء پروردگار است.

برای دستیابی به سعادت چه باید کرد؟ ارائه طریق غزالی در اینجا در عبودیت، التزام شرعی و اخلاقی



## در نگاه غزالی، سیاست همچون عقاب چالاک و تیز پروازی است که بدون برخورداری از دובال دین و اخلاق، یاری پرکشیدن و اوج گرفتن ندارد

بودند و در آنها با ژرف نگری عالمانه، کاوش کرده بودند. اینک با هم در مطای نصیحة الملوک غزالی با تأمل بنگریم و در این بازخوانی، پاره‌ای از مفاهیم اساسی اندیشه سیاسی غزالی را بشکافیم تا به غنای معرفت امروزمین ما در حوزه اندیشه سیاسی مدد رساند.

نصیحة الملوک در دو بخش نگاه شده است: بخش نخست که به مسائل دینی و اصول اعتقادی و آداب و وظایف شرعی و اندرزهای اخلاقی در باب زمامداری می‌پردازد. بخش دوم که در برگزیده ارکان حکمت عملی است؛ از پالایش اخلاقی گرفته تا تدبیر منزل و سیاست مؤذن. در تعلق بخش نخست نصیحة الملوک به غزالی، هیچگونه تردیدی نیست؛ زیرا مطالب این بخش در کیمیای سعادت و احیاء العلوم آمده است. در مورد تعلق بخش دوم کتاب به غزالی، تردیدهایی وجود دارد که به سبک نگارش بازنمی‌گردد، بلکه مربوط به محتوای این بخش است. به هر حال تا عدم تعلق بخش دوم به غزالی به طور قطع اثبات نشود، بایستی آن را اثر خامه غزالی بدانیم.<sup>۷</sup>

غزالی، نصیحة الملوک را با اصول دوگانه‌ای در خداشناسی آغاز می‌کند و آنها را «بیخ ایمان» می‌نامد. او با طرح این اصول، از یگانگی پروردگار و پاکی و قدرت و علم و اراده و بینایی و شنوایی و کلام و کردار او سخن می‌گوید و آنگاه از آخرت و پیامبران الهی یاد می‌کند. بدین سان، غزالی پایه و اساس سیاست‌نامه خویش را به خداشناسی، معادشناسی و پیامبرشناسی استوار می‌سازد. بر این اساس، ملک یا پادشاه از یک سو در ارتباط با خالق قرار دارد و از سوی دیگر در رابطه با خلق.

نصیحت غزالی به ملوک، این‌گونه در اوراق آغازین سیاست‌نامه تبلور می‌یابد: «بدان ای ملک ... که از هر چه حرامست دورباشی، و هر چه فریضه است بجای آوری. و این دو قسم است: یکی میان تو است و حق تعالی، چون نماز و روزه و دور بودن از حرام خوردن و حرام کردن و دیگر میان تو و خلقست و آن عدالت بر رعیت و دست برداشتن از ظلم»<sup>۸</sup>

پس پادشاه با بندگی خداوند به دین‌داری می‌رسد و با

خلاصه می‌شود. افراد جامعه باید از پروردگار خویش اطاعت کنند و به عبادت او برخیزند، حلال و حرام خدا را رعایت کنند و بالاخره در زهد و صبر و توکل بکشند.

### بازخوانی اندیشه سیاسی غزالی در «نصیحة الملوک»

گفتیم که نصیحة الملوک غزالی اثری بنیادین و گرانشنگ در تاریخ اندیشه سیاسی دوره اسلامی است. اکنون می‌گوییم که در میان نوشته‌های غزالی در باب سیاست و حکومت، نصیحة الملوک از آنچنان منزلتی برخوردار است که بدون مطالعه و مذاقه در آن، نمی‌توان به اندیشه سیاسی غزالی دست یافت. امروز که ما در دوران بحران فلسفه سیاسی در ایران به سر می‌بریم و هنوز نتوانسته‌ایم «نظریه دولت» را بر پایه هم‌آوایی نظر و عمل، دین و دنیا و اخلاق و سیاست، به صورتی هم‌آهنگ، جامع و روشمند، برای اداره امور جامعه امروزمین فراهم آوریم، سخت نیازمند بازخوانی و بازاندیشی متون بزرگ اندیشه سیاسی کهن هستیم. نصیحة الملوک یکی از این متون اساسی است. ما با قرائت جدید این‌گونه متون، می‌توانیم از تأملات پیشینیان در حوزه اندیشه سیاسی بهره‌مند شویم و مقدمات نظری لازم را برای خلق و ابداع نظریه دولت فراچنگ آوریم.

همین جا بگوییم که بدون تردید ابداع نظریه دولت که در آن مقولات قدرت، اقتدار، حکومت، عدالت، آزادی، مشارکت، اطاعت، بردباری، مجازات و مانند این‌ها در شبکه‌ای انداموار و درهم تنیده و با منطقی خاص به هماهنگی می‌رسند، با صدور فرمان و بخش‌نامه دولتی، صورت وقوع نمی‌یابد. اصولاً ابداع نظریه دولت، کاری فرمایشی نیست که یکی فرمان آن را صادر کند و دیگران در کسوت نظریه‌پرداز، به «تولید» و «عرضه» آن دست بزنند. نه هابز لویاتان را به سفارش رهبری یا فرمانروایی ابداع کرد و نه جان استوارت میل به دستور حکومتی، رساله درباره آزادی نوشت. اما هم هابز و هم میل، با مرده ریگ پایا و پویای یونان و روم و با دگرگونی‌های اندیشه سیاسی قرون وسطی و با میراث فکری مسیحیت آشنا

## مسالمت در نگاه تیزبین و ذهن ژرف اندیش غزالی، از عدالت زاده می‌شود. در حقیقت، عدالت و مسالمت، لازم و ملزوم یکدیگرند و دوروی سکه سیاست‌اند

فروشید. غزالی، احیاگرانه و نو اندیشانه، می‌کوشد مقام دین و دانش و خرد و عدالت را باز شناسد و آنها را بر خاتم سیاست، همچون دانه‌های مروارید، در کنار یکدیگر بنشانند.

غزالی در نصیحة المملوک، خاستگاه عدالت را «کمال عقل» می‌داند و کمال عقل را علم به واقعیت و حقیقت امور: «بدان و آگاه باش ای سلطان عالم که عدل از کمال عقل خیزد و کمال عقل آن بود که کارها را چنانکه هست ببیند و حقیقت و باطن آن در یابد و بظاهر آن غره نشود، مثلاً چون از عدل دست بدارد از بهر دنیا نگاه نکند تا مقصود وی از دنیا چیست...»<sup>۱۱</sup>

از دید غزالی، تحقق عدالت بدون خردگرایی ناممکن است. در اینجا «کمال عقل»، رهیافتی معرفت‌شناسانه دارد. خردورزی آن است که فرمانروایان نسبت به امور، معرفت عینی و واقعی پیدا کنند و «کارها را چنانکه هست» ببینند، نه چنانکه خود می‌خواهند، خود اراده می‌کنند و خود آرزومندند. آیا به‌واقع سیاستمداران می‌توانند امور را «چنانکه هست» ببینند؟ آنان چگونه می‌توانند به معرفت عینی و مطابق با واقع در امور جامعه و سیاست دست یابند؟ سنگ بنای اصلی رهبری خردمندان جامعه، دیدن امور است چنانکه هست. از آفات رهبری سیاسی، در افتادن رهبران در ورطه خیال‌بافی و جزم‌اندیشی است و آن هنگامی رخ می‌نماید که رهبری از واقعیت‌ها و آگاهی‌های عینی فاصله بگیرد و در چار دیواری خیالات، مطلق‌ها و «دگم»‌های خود اسیر شود، اما ببیند که فرزانه و روشن ضمیر است و همه باید تابع خیالات و صورت‌سازی‌های مغشوش و آشفته او باشند.

غزالی نیل به عدالت را - که یکی از فضایل چهارگانه یونانی است - صرفاً در معرفت عینی چنانکه هست نمی‌داند. افزون بر این، معتقد است رهبران سیاسی باید به حقیقت و باطن امور رسوخ کنند و مشاهده صورت و ظاهر، آنان را نفریبند و مغرور نسازد. ظاهرگرایی، سطحی‌نگری و خیال‌بافی فرمانروایان، برای جامعه از سم

مراعات عدل در میان خلق، به مردم داری. در نگاه غزالی، دین و سیاست دو همزادند و باید در کنار یکدیگر باشند: «نیکوترین چیزی که پادشاه را ببااید، دین درست است؛ زیرا که دین و پادشاهی چون دو برادرند از یک شکم مادر آمده...»<sup>۱۲</sup>

دادگری پادشاه در گروه دین داری اوست و ایمان او در ساحت اعتقاد و در میدان عمل، هر دو، لازمه این دادگری است. پادشاه باید در عقیده و رفتار، با ایمان باشد، اما او راهبر و آموزگار عقاید مردم نیست. راهنمایی خلق، کار انبیاء الهی است. پادشاه فقط نگاهبان و نگاهدار جامعه است. پیامبران و پادشاهان رسالت و مأموریتی بزرگ بر دوش دارند: «پیغامبران را بفرستاد به بندگان خویش، تا ایشان را به وی راه نماید و پادشاهان را برگزید، تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگانی ایشان در ایشان بست به حکمت خویش، و محلی بزرگ نهاد ایشان را، چنان که در اخبار می‌شنوی که السلطان ظل الله فی الارض. سلطان سایه هیبت خداست بر روی زمین...»<sup>۱۳</sup>

در منظومه اندیشه سیاسی غزالی، در کنار ضرورت هم‌آوایی میان دین و سیاست و همچنین دین‌پژوهی و دین‌گرایی پادشاه، مقوله بنیادین خردگرایی رخ می‌نماید که پایه و اساس عدالت سیاسی است. به جرات می‌توان گفت که عدالت در اندیشه سیاسی غزالی، در واقع مفهوم محوری و کانون تمامی مفاهیم سیاسی است که غزالی مطرح می‌کند. با این وصف، عدالت سیاسی بر پایه خردگرایی و خردورزی، مجال بروز و ظهور می‌یابد. غزالی برخوردار از ذهنیتی پیچیده و همه‌سویگر است. در پس آموزه‌های نصیحة المملوک، می‌توان نگرش جامع‌الاطراف او را به مقولاتی همچون دین و دنیا، دین و سیاست، خرد و عدالت دریافت. او نه دین را به دنیا می‌فروشد و نه دیوار دنیا را بر سر دین خراب می‌کند. او از آن دسته فقیهان و متشرعان نیست که به آیین خرد به دیده تحقیر بنگرد و هراسان از حلقه خردمندان بگریزد و سراسیمه دامن از آرایش هم‌صحبتی با اهل خرد

**عدالت در نظریه اخلاقی غزالی،  
کانون تمامی خوبی‌هاست. عدالت  
نه یکی از فضایل بلکه مجموعه آنهاست**



کشنده خطرناک‌تر است. گاه برخی دولتمردان، خود را جزماندیشانه عقل کل و حجت موجه زمانه می‌پندارند و گمان می‌کنند، معرفت آنان نسبت به امور جامعه و سیاست، حقیقی و باطنی است؛ در حالی که چون در برخورد با واقعیت‌ها از اصول و روش‌های تعریف شده و مقبولی پیروی نمی‌کنند و خودخواهانه «خود» و «مزاج خود» را تنها محور درک و تفسیر امور می‌دانند، به سادگی در گرداب سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی گرفتار می‌شوند. مقام خرد و خردمندی نزد غزالی، والا و ارجمند است. بی‌تردید، مناقشات او با فلسفه و فیلسوفان، چیزی از منزلت خردگرایی نزد غزالی نمی‌کاهد. در رساله مقاصد الفلاسفه، غزالی راه بردن به ذاتیات و حقایق را در پرتو عقل ممکن می‌داند و می‌نویسد: «با نور عقل، نفس انسانی می‌تواند ذاتی را از عرضی و حقایق را از عوارض غریبه جدا سازد».<sup>۱۲</sup> در همین رساله، غزالی، معرفت نسبت به حق و انبیا و متون مقدس را در گرو خرد می‌داند. گویی این فرشته خرد است که با پرده برداری، ما را به فهم متون آسمانی، خداشناسی و پیامبرشناسی قادر می‌سازد. غزالی می‌نویسد: «خاصیت عقل، معرفت حق و شناختن فرشتگان و پیامبران و کتاب‌های آسمانی است. پس باید در زندگانی جسمانی به شناسایی این امور توجه داشت و خود را با کسب این قبیل معارف جهت نیل سعادت ابدی آماده ساخت».<sup>۱۳</sup>

خرد در نگاه غزالی، میزان سنجش امور است و آفریده‌ای ارجمندتر از آن وجود ندارد: «خدای تعالی خرد را به نیکوترین صورتی بیافرید ... آنگه او را گفت در همه عالم نیافریدم چیزی نیکوتر و بزرگوارتر از تو، و همه خلائق را ثواب و عقاب بتو خواهم دادن».<sup>۱۴</sup> اگر در جامعه‌ای مقام خرد باز شناخته نشود و خردمندی به ریشخند گرفته شود و در چشم خردمندان، خاک تهدید و ارباب و انقیاد و سکوت و سکون پاشیده شود، مردم چگونه اوامر و نواهی الهی را «درک» کنند و بر سبیل اختیار، راه را از چاه باز شناسند؟ اگر چشم خرد در میان قومی کور شود، به جای انسان‌های خردمند و آزاد، مستی کوران دست آموز به صحنه خواهند آمد که «تقلید» شان میمون‌وار و «اطاعت» شان غیرارادی، منفعلانه و کورکورانه خواهد بود. غزالی، امر و نهی الهی را معطوف به خرد می‌داند و در نصیحة الملوک می‌نویسد: «... خدای را بر بندگان دو چیز است: امرست و نهیست، و این هر دو بر خرد موقوفست، چنانکه در محکم تنزیل خویش گفت: فاتقوا الله یا اولی‌الایباب، و اولوالایباب خداوندان خرد باشند ...»<sup>۱۵</sup>

پس دستیابی به عدالت در گرو خردگرایی است و



خردگرایی در اینجا، اولاً معرفت عینی و واقعی و ثانیاً ادراک حقیقت و باطن امور است. دولتمردان دادگر، هنگامی می‌توانند عدالت را در جامعه محقق سازند که از خرد بالا و معرفت شناسی ژرف برخوردار باشند.

غزالی در نصیحةالملوک می‌کوشد با ارائه آموزه‌های دینی و ذکر داستان‌ها و پندها، به سلطان گوشزد کند که ارتباط خود را با متن جامعه و حضور خود را در میان مردم هیچ‌گاه از دست ندهد. تخت و دیهیم پادشاهی و تشریفات فرمانروایی، هیچ‌کدام نباید در دستیابی به معرفت مستقیم و بی واسطه نسبت به امور مردم و حکومت، خللی وارد آورد. پند زاهد زمانه به خلیفه، درس‌آموز و عبرت‌انگیز است: «یکی از زاهدان نزدیک خلیفه روزگار شد. خلیفه گفت مرا پندی ده. زاهد گفت من به سفر چین رفته بودم؛ ملک چین را گوش کر شده بود و می‌گریست و گفت نه از آن می‌گیرم که شنوایی از من بشده است ولیکن از آن می‌گیرم که مظلومی بر درم فریاد کند و من نشنوم؛ ولیکن شکر می‌کنم که مرا چشم برجایست و منادی کنم تا هر که به تظلم آید جامهٔ سرخ پوشد. پس هر روزی به پیل نشستی و بیرون آمدی و هر که جامهٔ سرخ داشتی او را بخواندی و سخن او بشنودی و داد او بدادی»<sup>۱۶</sup>. غزالی سپس خطاب به خلیفه می‌گوید: «اکنون یا امیرالمومنین این کافری بود که [ویرا] شفقت بر بندگان خدای چنان بود و تو مؤمنی و از اهل بیت رسول، نگاه کن تا شفقت تو چگونه است [بر رعیت تو]»<sup>۱۷</sup>.

**اگر فرمانروا بر کار دولتمردان نظارت نکند، ممکن است آنان به ظلم و بی‌عدالتی دست یازند و در عین حال، به اشتباه گمان کنند که با مردم به دادگری رفتار می‌کنند**

فرمانروایانی هستند که هم چشم دارند و هم گوش؛ اما نه درست می‌بینند و نه درست می‌شنوند؛ زیرا دغدغهٔ درک واقع و کشف حقیقت ندارند. در برابر، فرمانروایانی یافت می‌شوند که اگر کر باشند، از آن رو که در پی کشف حقایق اند و بسط عدالت، با چشم خویش، هم می‌بینند و هم می‌شنوند!

از نگاه غزالی، کافی نیست که فرمانروا، خود به رعیت ظلم نکند و با آنان به عدالت رفتار کند؛ بلکه باید «غلامان و چاکران و گماشتگان و نایبان خود را مهذب دارد و به ظلم آنان رضایت ندهد»<sup>۱۸</sup>. غزالی در اینجا تلویحاً به مسئله «نظارت» فرمانروا بر دولتمداران و کارکنان دستگاه حکومت اشاره می‌کند تا آنان به راه عدالت بروند و از بیداد نسبت به رعیت پرهیز کنند. اگر فرمانروا بر کار دولتمردان نظارت نکند، ممکن است آنان به ظلم و بی‌عدالتی دست یازند و در عین حال، به اشتباه گمان کنند که با مردم به دادگری رفتار می‌کنند. حالت دوم آن است که به عمد ظلم و بیداد پیشه کنند و چون نظارت عالی‌ای در کار نیست، در بیدادگری و ستم پیشگی پروایی به خود راه ندهند.

به زعم غزالی، دادگری موجب پایداری و آبادانی ملک و مملکت است: «واندر تاریخها چنین است که چهار هزار سال این عالم را مغان داشتند و مملکت اندر خاندان ایشان بود؛ و از بهر آن بماند که میان رعیت عدل کردند و رعیت را نگاه داشتندی، و اندر کیش خویش جور و ستم روا نداشتندی، و جهان به داد و عدل آبادان کردند»<sup>۱۹</sup>.

در این کلمات، غزالی با آوردن عبارت «میان رعیت عدل کردند»، به وجود مناسبات دادگرانه میان مردم می‌پردازد؛ مناسباتی که در آن هر کس به اندازهٔ استحقاق، تلاش و نیازش از ضروریات زندگی بهره‌مند می‌شود و هر ذیحقی حق خود می‌ستاند و نمی‌تواند حقوق هم نوعان خود را پایمال یا تصرف کند. غزالی سپس می‌افزاید: «رعیت را نگاه داشتندی.» در اینجا مراد غزالی، جانبداری و پشتیبانی فرمانروا از مردم است؛ مردمی که میان آنان مناسبات عادلانه وجود دارد، اما حکومت با نظارت بر کارکرد سالم و درست این مناسبات و با حمایت دادگرانه از مردم، در تحقق عدالت اجتماعی می‌کوشد. اگر مغان توانستند جهان را آبادان کنند، از آن روی بود که روش دادگری در پیش گرفتند. در واقع، قوام حکومت به عدالت است و در سایه عدالت می‌توان به عمران و آبادی و اصلاح واقعی دست یازید؛ وگرنه با ظلم و بیداد، چیزی جز ویرانی و تنگدستی و ناامنی و ناکامی برای دولت و ملت بر جای نمی‌ماند.

## امروز که ما در دوران بحران فلسفه سیاسی در ایران به سر می‌بریم، سخت نیازمند بازخوانی و بازاندیشی متون بزرگ اندیشه سیاسی کهن هستیم

در این فقره به روشنی آشکار است که حکومت مطلوب غزالی، حکومت قانون است. اگر پادشاهی با «دستور نیک» - قانون، آئین و روش - و «وزیر شایسته و با کفایت و عادل» باید اداره شود، دیگر جایی برای تحمیل «اراده فردی» به جای «قانون» باقی نمی‌ماند. فرمانرا در حکومت قانون، مطیع و پیرو قانون است و به هیچ وجه، برابر یا مافوق قانون نیست. غزالی که تمامیت حکومت را بر مدار قانون و وزیر معرفی می‌کند، نمی‌تواند بپذیرد که در حکومت مبتنی بر قانون و عدالت، فرمانروایی خود را «قانون مجسم» یا مافوق قانون بداند و انتظار داشته باشد هر چه فرمان می‌دهد به مثابه قانون عیناً به اجرا گذارده شود. داوری غزالی در مورد فرمانروایی که «به رأی خویش» فرمان می‌راند و اعتنایی به قانون و مشاوره نمی‌کند و خویشتن را در برابر قانون و مردم پاسخگو نمی‌داند، فرو افتادن از قدرت و زوال و تباهی است. در اینجا غزالی زیرکانه و خردمندانه، اصل مشورت به عنوان آموزه وحی الهی را - که فرمان پروردگار به پیامبر بزرگ اسلام است - به رخ پادشاهان و فرمانروایان روزگار خویش و دوران‌های بعدی می‌کشد.

غزالی که در باب ششم نصیحة الملوک با عنوان «شرف خرد و خردمندان»، از مقام خرد و شرف و کرامت خردمندی سخن می‌گوید، در واپسین باب این رساله، به «وصف زنان و خیر و شر ایشان» می‌پردازد و ناگهان مباحثی را به میان می‌آورد که از آئین خردمندی و از سلوک امام و حجة الاسلامی چون او بسیار بعید است و اگر زنان را خشمگینانه بر او نشوراند، دست کم اسباب شگفتی و آزرده‌گی خاطر آنان را فراهم می‌آورد.

البته غزالی گوهر زن را بدسرشت و یا شیطانی نمی‌داند. او به مردان سفارش می‌کند که در همسرگزینی، به دنبال دین‌گزینی باشند نه در پی «نام و خواسته»؛ زیرا این دو موجب درماندگی و بیچارگی است. او هم چنین مردان را از گزینش همسر بر پایه کامجویی و شهوت‌رانی، برحذر می‌دارد و اندرز می‌دهد که زن، «بدان نیت خواه که دین‌دار بُود و حصن دین تو باشد و یار بُود ترا بطاعت و پرده بُود ترا از آتش دوزخ برهاند»<sup>۲۳</sup>. او در همین زمینه

درست است که به زعم غزالی، ملک یا فرمانروا آموزگار جامعه نیست، اما مردم معمولاً به راه و روش حاکمان و کارگزاران می‌روند و از آنان پیروی می‌کنند و تحت تأثیر سلوک و رفتار آنان قرار می‌گیرند. از این روست که گفته‌اند: الناس علی دین ملوکهم. غزالی در نصیحة الملوک، خوبی مردم را از خوبی رهبران سیاسی و بدی آنان را از بدی حاکمان و فرمانروایان می‌داند: «و بدان که پارسایی مردمان از نیکو سیرتی ملک بود، و ملک باید که بکار رعیت از اندک و بسیار نظر کند و بید کردن ایشان همدستان نباشد، و نیکوکار را گرامی دارد، و به نیک کرداری پاداش دهدشان، و بد کردار را از بدی باز دارد، و بید کرداری ایشان را عقوبت کند و مُحابا نکند تا مردمان به نیکویی رغبت کنند و از بدی پرهیز کنند. و چون پادشاه با سیاست بُوَد، و بد کردار را رها کند، کار او با کار ایشان تباہ شود. و حکیمان گفته‌اند که خوی رعیت از خوی ملک زاید که مردم عامه، تنگ چشم و بد کردار از ملوک شوند، از آنکه خوی ایشان گیرند»<sup>۲۰</sup>.

فرمانروا نه فقط خودش باید «خوب» باشد، بلکه باید برگردش امور جامعه به دقت نظارت کند، نیکوکاران را گرامی بدارد و پاداش بدهد و بد کرداران را از کردار بد باز دارد و عقوبت کند. اگر فرمانروا، بدکاران را رها سازد که هر چه می‌خواهند بکنند، این بد کرداری، کار او را تباہ خواهد ساخت. از آن رو که هر بد کرداری که در مملکت روی دهد، بدی آن ملک و ملت و مملکت، همه را در بر می‌گیرد.

غزالی در نصیحة الملوک، حکومت شایسته را بر دو پایه استوار می‌سازد: یکی «دستور نیک» یعنی «قانون، آئین و روش خوب»<sup>۲۱</sup>. دیگری، «وزیر شایسته و با کفایت و عادل»: «بباید دانستن که پادشاهی به دستور نیک تمام شود و وزیر شایسته و با کفایت و عادل؛ زیرا که هیچ ملکی بی‌دستور روزگار نتواند گذاشتن. و هر که به رأی خویش کار کند، افتاده آید بی‌شک نبینی که با همه بزرگی و فصاحت پیغامبر علیه السلام، ایزد تعالی او را مشورت فرمود کردن با یاران و خردمندان و دانایان؛ چنانکه گفت: و شاورهم فی الامر»<sup>۲۲</sup>.

## غایت سیاست از نظر غزالی، تأمین سعادت بشر در دو جنبه دنیوی و اخروی است. سیاست باید در پی آبادکردن خانه بشر در این دنیا و در جهان بازپسین باشد

موشان و کبوتران و روباهان و گوسفندان دارند، این گونه صفت‌ها و سیرت‌ها چه نسبتی با عدل پروردگار دارد؟ آیا پروردگار دادگر، با آفریدن مردان به سیرت آدمیان و آفریدن زنان به سیرت ددان، مرتکب بی‌عدالتی نشده است؟ آیا اساساً دادگری خداوند اقتضا می‌کند که آفرینش او با ظلم و بی‌عدالتی نسبت به زنان - یعنی نیمی از آدمیان - همراه باشد؟

به راستی چرا غزالی این‌گونه جفاکارانه پای زنان را به نصیحة الملوک کشانده است؟ چه ارتباطی میان ابواب شش‌گانه این رساله با باب مربوط به زنان وجود دارد؟ آیا به واقع بخش دوم نصیحة الملوک - که واپسین بخش آن در باب زنان است - از آن غزالی است؟ و اگر غزالی این بخش را نیز نگاشته، آیا باب هفتم نیز از قلم «حجة الاسلام امام محمد غزالی» تراوش کرده است؟

زنان به عنوان نیمی از پیکره جامعه، اگر خوی و سیرت ددان داشته باشند، چگونه می‌توانند در تعاملی مشترک با مردان به عدالت دست یابند و در دامان خویش، مردان خردمند و با ایمان پرورند؟ غزالی احیاگر دین و نواندیش، به زنان توصیه می‌کند: «اگر مردی از در خانه آواز دهد، نشاید زنان را که به چربی و نرمی جواب دهند که دل مردان بسیار و اندک چیزی بیاویزد، و اگر ناچار جواب باید دادن باید که انگشت در دهان کنند تا آواز ایشان مانند پیر زنان بود»<sup>۲۹</sup>. اگر این‌گونه آموزه‌ها و اندرزها، برآمده از شریعت اسلام و سنت نبوی (ص) نیست، پس به ناچار نشانی آنها را باید در میان سنت‌های عوام و هنجارهای اجتماعی توده‌های مردم جست و جو کرد.

درست است که غزالی قلم و شمشیر را دو پایه بنیادین پایداری دولت می‌داند<sup>۳۰</sup>، اما او خود دلبسته قلم است، نه شیفته قدرت. آری، «دانا آن گفته‌اند که هیچ چیز بزرگوارتر از قلم نیست؛ که همه کارهای گذشته را بدو باز توان آوردن. و از بزرگواری قلم یکی آن است که ایزد تعالی بدو سوگند یاد کرد و گفت: ن و القلم و مایسترون»<sup>۳۱</sup>.

در خردمندی و فرزاندگی غزالی همین بس که قلم را به

می‌گوید: «... هر که او را جُفت نیک بُود، همه کارهای دنیا و آخرت او بسامان بود»<sup>۲۴</sup>.

در کنار اینگونه اندرزها، نگاه کلی غزالی به زن، پرسش برانگیز و درخور تأمل و مناقشه است. غزالی که در اندیشه سیاسی خود تا بدان اندازه بر عدالت پای می‌فشارد و عدالت را در کانون حکومت مطلوب خویش جای می‌دهد، ناگهان در باب هفتم نصیحة الملوک، زنان را از دم تیغ «حکمت»‌هایی می‌گذراند که بی‌تردید محتوای آنها، نه با حکمت نسبتی دارد و نه با عدالت. در اینجا فقط سه نمونه از این «حکمت»‌ها را بازگو می‌کنیم:

«حکمت - معلمی دختری را دبیری می‌آموخت. حکیمی پیش او درآمد، گفت: ای معلم، بدی را بدی می‌آموزی»<sup>۲۵</sup>.

«حکمت - وقتی دو زن با یکدیگر مشورت می‌کردند. حکیمی آنجا بگذشت [گفت] بنگرید که مار، زهر باوام (بوام) از مار می‌ستاند»<sup>۲۶</sup>.

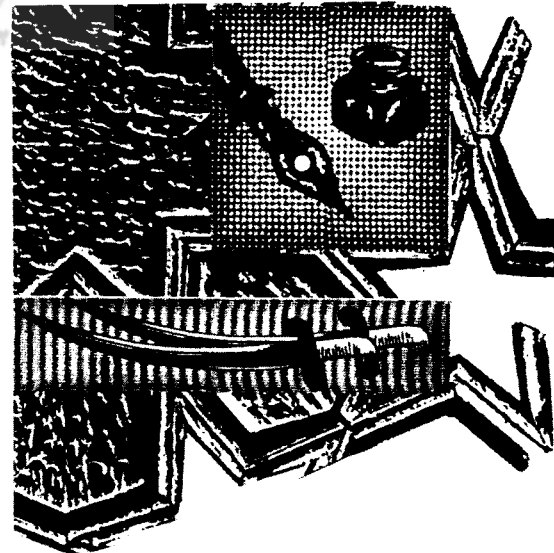
«حکمت - حکیمی زنی خواست کوتاه، گفتند: چرا تمام بالا نخواستی، گفت: زن چیزی بدست، و بد هر چه کمتر بهتر»<sup>۲۷</sup>.

در این «حکمت»‌های سه‌گانه - که غزالی آنها را در رساله خود نقل کرده - زن دارای گوهری بدسرشت است و ذاتاً موجودی است بد و قبیح. آنچه غزالی در مورد «سیرت و خوی زنان، در نصیحة الملوک آورده، به راستی موجب شگفتی است و معلوم نیست آنها را از کجا آورده است. می‌نویسد: «بدان که جملگی [خوی] زنان بر ده گونه است، و خوی هر یک بصفی چیزی از حیوانات مانده است: یکی چون خوک، دوم چون کبُی (بوزینه)، سه دیگر چون سگ، چهارم چون مار، پنجم چون استر، ششم چون کژدم، هفتم چون موش، هشتم چون کبوتر، نهم چون روباه، دهم چون گوسفند»<sup>۲۸</sup>.

گذشته از این که باور این‌گونه صفات برای زنان از جانب یکی از احیاگران دین، تعلیق به محال است و منبع این سخنان نیز معلوم نیست، آنچه در پرده ابهام فرو افتاده این است که اگر زنان حیوان صفت‌اند و خوی و سیرت خوکان و بوزینگان و سگان و ماران و استران و کژدمان و

شمشیر نمی‌فروشد تا آنچه را سرهنگان از اندیشیدن و گفتن و نوشتن آن ناتوانند، فرهیختگانی چون او بیاندیشند و بگویند و بنویسند. غزالی به قول خودش، «اول طمع گاه خویش را بهمه سلاطین داغ کرده است تا این سخن بتواند گفت<sup>۳۲</sup>». آن سخن چیست؟ او در نامه‌ای خطاب به فخرالملک پسر بزرگتر خواجه نظام الملک طوسی و وزیر شاهان سلجوقی می‌نویسد: «... جهد کن تا از سابقان باشی در خیرات ... و قطعاً و یقیناً بشنو این سخنهای تلخ با منفعت از کسی که اول طمع گاه خویش را بهمه سلاطین داغ کرده است تا این سخن بتواند گفت و قدر این سخن بشناس که نه همانا از کسی دیگر بشنوی و بدان که هر که جز این می‌گوید با تو طمع وی حجابست میان وی و میان کلمه الحق و بحق خدای عزوجل و بحق آن پدر شهید تو که امشب در میان شب که خلق خفته باشند برخیز و جامه در پوش و طهارتی کن، طهارتی پاک و جایی خالی طلب کن و دو رکعت نماز بگزار و روی بر زمین نه پس از سلام به تضرع و زاری و گریستن از ایزد سبحانه و تعالی درخواه تا راه سعادت بر تو گشاده کند و در آن سجود بگو یا ملکاً لا یزول ملکه ارحم ملکاً قارب زوال ملکه و ایقظه من غفلته و وفقه لاصلاح رعیته. آنگاه پس از دعا یک ساعت اندیشه در کار رعیت کن اندر قحط و ظلم تا بینی که راه مصالح چون گشاده شود و مدد خیرات چون پیوسته گردد و صلی الله علی نبیه محمد و آله<sup>۳۳</sup>».

غزالی وارسته از قدرت و طمع بریده از سلطنت، می‌تواند این‌گونه رُک و صریح و به دور از تملق و مدهانه، با وزیر دوران خویش سخن بگوید. وزیر باید در نیکوکاری از دیگران پیشی بگیرد، در برابر قادر متعال



رخساره بر زمین بساید و در حال سجود از سلطانی که شهریاریش زوال نمی‌پذیرد، درخواست کند که به شهریاری زوال پذیر او رحم آورد، او را از خواب غفلت بیدار کند و در راست کردن امور رعیت، او را موفق بدارد. آری فقط احیاگران دینی آزاده و آزاداندیشی همچون غزالی که داهیه‌اند دندان طمع از قدرت را از بیخ و بن برکنده و بدور افکنده‌اند، می‌توانند فرمانروایان و وزیران و وکیلان را انذار دهند، پند بیاموزند و در صورت نیاز نهیب زنند، وگرنه از «وعاظ السلاطین» که بسته و امدار خداوندان قدرت‌اند و لعبتکانی در دست بازیگران سیاست، تا قرائت دولتی و رسمی دین را آوازه‌گری کنند، این کار ساخته نیست.

### نتیجه‌گیری

دانستیم که در اندیشه سیاسی غزالی، سیاست بر پایه دین (فقه) و اخلاق نهاده شده است. عدالت به عنوان یکی از فضائل چهارگانه یونانی از جنس اخلاق است و مجموعه همه خوبی‌ها، غزالی با در نظر گرفتن جایگاه محوری برای عدالت در منظومه اندیشه سیاسی خود، به طرح مفهوم اعتدال در فرد، جامعه و قدرت سیاسی می‌پردازد. او از عدالت و اعتدال، به مسالمت و مدارا می‌رسد و با نفی خشونت «جایی که بی‌حرب، کار نیکو شود»، حکومت را به رفق و فتق امور بر پایه تدبیر و کلام، فرا می‌خواند.

غایت سیاست از نظر غزالی، تأمین سعادت بشر در دو جنبه دنیوی و اخروی است. سیاست باید در پی آباد کردن خانه بشر در این دنیا و در جهان بازپسین باشد. هم نسبت به تندرستی و سامان خانواده و دارایی و حرمت و ارزش اجتماعی مردم اهتمام کند و هم در رستگاری و برخورداری آنان از لذت‌های پاک بهشت مینوی و در نهایت لقاء پروردگار بکوشد. در نگاه غزالی، دین و سیاست چون دو همزاد و همانند دو برادر، باید در کنار یکدیگر باشند.

غزالی ارکان نصیحة الملوک را که در تاریخ اندیشه سیاسی دوره اسلامی ایران مقامی والا دارد، بر خداشناسی، معادشناسی و پیامبرشناسی می‌گذارد. به نظر غزالی، ملک باید «دین‌دار» و «مردم‌دار» باشد: از یک‌سو واجبات الهی را انجام دهد و از محرمات اجتناب کند؛ از سوی دیگر با رعیت به عدالت رفتار کند، خودش به مردم ظلم نکند و دولتیان را از بیدادگری نسبت به آنان باز دارد. در نگاه غزالی، خردگرایی خاستگاه عدالت به مثابه فضیلتی اخلاقی است. عدالت از «کمال عقل» برمی‌خیزد و کمال عقل، نخست، علم به امور است آن چنانکه

هست؛ دوم علم به باطن و حقیقت پدیده‌هاست. فرمانروا باید درک عینی و واقعی و عمیق از امور جامعه و سیاست داشته باشد. او تا بر مشکل «معرفت شناسی» فائق نیاید، نمی‌تواند مسائل جامعه را به درستی بشناسد و عدالت را به اجرا درآورد.

غزالی بر پایه آموزه شناخت عقلی، به سلطان توصیه می‌کند که با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند تا بتواند به معرفتی عینی و بی‌واسطه در مورد احوال آنان دست یابد. غزالی برای نظارت سلطان بر ارکان قدرت و چگونگی زندگی رعیت، اهمیت فراوانی قائل است.

غزالی، پایداری قدرت، ثبات و امنیت و آبادانی مملکت را در تحقق و بسط عدالت جستجو می‌کند. حکومت خوب از نظر غزالی دو رکن اساسی دارد: یکی «دستور نیک»، یعنی قانون، آئین و روش؛ دوم وزیر شایسته، باکفایت و عادل. حکومت مطلوب، به زعم غزالی، حکومت قانون است؛ یعنی حکومتی که در آن هیچ‌کس برابر یا مافوق قانون نیست.

غزالی در روزگاری می‌زیست که از یک‌سو عباسیان بغداد را مرکز خلافت اسلامی قرار داده بودند و از سوی دیگر، شاهان سلجوقی در خراسان حکمروایی می‌کردند. غزالی با ملاحظه ساخت قدرت در زمانه خویش، خلافت را از آن عباسیان می‌داند و امارت بر ایالات مختلف را از آن امرا و پادشاهان. البته مشروعیت سلطنت در گرو رسمیت آن از سوی خلیفه است. غزالی به دلمشغولی مشترک عباسیان و سلجوقیان نیز بی‌اعتنا نیست و آن خطر جنبش شیعی اسماعیلیان است که ناخرسندان و ناراضیان این دو مرکز قدرت را پیرامون خویش گرد آورده بود. تلقی غزالی از مشروعیت سیاسی و اندرزها و توصیه‌هایی که به خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی می‌کند، قطعاً با ملاحظه «امنیت» ملک و ملت همراه است که در اندیشه سیاسی غزالی جنبه محوری دارد.

غزالی در نصیحة‌الملوک و در رسائل دیگری که به سیاست پرداخته، ابواب مباحث وجودشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی را می‌گشاید. او از سیاست، اخلاق، عدالت، مسالمت، امنیت، تدبیر و سعادت سخن می‌گوید و در بسیاری موارد، روابط میان این مقولات را تبیین می‌کند. نگاه غزالی به مؤلفه‌های سیاست و قدرت، نگاهی چند بُعدی و ژرف است. او می‌کوشد بین اصول و مبانی تفکر سیاسی خود از یک‌سو و واقعیت‌های اجتماعی و ساختار قدرت سیاسی زمانه خود از سوی دیگر، پلی بزند. این پل در حقیقت میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است.

اندیشه سیاسی غزالی در برگرفته عناصر و اجزای

بکر و بدیعی از نظریه دولت است؛ اما واجد نظریه‌ای منسجم، اندام‌وار و روشمند به عنوان نظریه دولت نیست. غزالی گاه در باب شناخت هستی، انسان، معرفت و اخلاق، آراء خود را با ما در میان می‌گذارد و گاه از بدی ظلم و خوبی عدالت و ضرورت امنیت و حسن مسالمت و مدارا داد سخن می‌دهد و مشفقانه خلفا و شاهان را نصیحت می‌کند، اما مجموعه این گزاره‌ها و اندرزها، به معنی پدید آوردن یک نظریه سیاسی منسجم نیست. با این اوصاف، می‌توان در اندیشه سیاسی غزالی، از مفاهیم خردگرایی، سیاست، اخلاق، عدالت، امنیت، مسالمت، تدبیر و سعادت، در ابداع نظریه دولت بهره‌گیری کرد.

آشنایی، شناخت و انس با میراث ارجمند غزالی در حوزه اندیشه سیاسی، می‌تواند به ما در فراهم آوردن پاره‌ای از عناصر و اجزاء تدوین نظریه دولت به مفهوم امروزی آن مدد رساند. بی‌تردید، راه برون رفت از بحران فلسفه سیاسی در ایران که امروز عملاً با آن دست به گریبان هستیم، بدون بازخوانی و بازاندیشی عمیق، عینی و روشمند متون بزرگ اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی میسر نخواهد بود.

ایران نیازمند نظریه دولت بر پایه هم‌آوایی میان نظر و عمل، دین و دنیا و اخلاق و سیاست است. دستیابی به چنین نظریه‌ای با مدد جستن از سنت غزالی، در گرو آزادی اندیشه، استقلال طلبی و تلاش‌های سترگ بر پایه دلبستگی به قلم، وارستگی از قدرت، ارج‌گذاری به تفکر و شناخت ژرف و همه‌جانبه جامعه و سیاست است.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. مقدمه جلال الدین همایی به نصیحة‌الملوک، صفحه شصت و هفت
۲. سیاست و غزالی، جلد اول، صفحه ۹۲
۳. همان، جلد دوم، صفحه ۳۲۳
۴. همان، جلد دوم، صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱
۵. نصیحة‌الملوک، صفحه ۱۸۲
۶. همان، صفحه ۱۸۲
۷. مستبعمان ادیبی و تاریخی در مورد نعلق بخش دوم نصیحة‌الملوک به غزالی تردید کرده‌اند و دلایلی را به میان آورده‌اند مانند اینکه غزالی در متون فارسی خود در هیچ جا به اندازه نصیحة‌الملوک شعر به کار نبرده و این که غزالی در آثار خود به منابع دینی تکیه داشته و اگر از مبانی غیر دینی بهره می‌جسته، به خاطر تأیید مطالب دینی بوده؛ حال آن که در نصیحة‌الملوک بیشتر مطالب از شهریارانی همچون گشتاسب و شاپور و انوشیروان و خسرو پرویز و یزدگرد و بزرگمهر آمده و بعد ایران‌گرایی بر بعد دینی غلبه دارد. همچنین گفته‌اند در این بخش عنصر ایرانی بر عرب برتری داده



شده و از «فره ایزدی» و تفسیر آن سخن به میان آمده که از ویژگی‌های اعتقادی ملی و دینی ایرانیان قدیم است. دیگر اینکه وصف مجالس شراب انوشیروان و مأمون در این بخش آمده که با مشرب غزالی مناسبت ندارد. همین گونه افزوده‌اند از سده و نوزدهم بزرگداشت آنها به نیکی یادشده؛ در حالی که غزالی در کیمیای سعادت آنها را رد کرده است. همچنین نرد باختن و شطرنج باختن و می نوشیدن مباح دانسته شده که این نظر از غزالی بسیار بعید است. و سرانجام در این بخش تعبیر «خداوند کتاب گوید» ذکر شده که از رسم غزالی بدور است. (رجوع شود به مقدمه جلال‌الدین همایی به نصیحة المملوک، صفحات هفتاد و دو تا هشتاد).

روانشاد عبدالحسین زرین کوب در فرار از مدرسه، برپایه واری نسخه‌های برجای مانده از نصیحة المملوک، در تعلق بخش دوم به غزالی تردید می‌کند؛ اما این تردید اندکی محتاطانه است. زرین کوب می‌نویسد: «با این ملاحظات قبول اصالت «زایده» نصیحة المملوک به منزله رد تمام سلوک روحانی غزالی و تردید در توبه و عزلت اوست و چون هیچ اساس درست هم که مبتنی بر یک نسخه موثق باشد ندارد در رد آن ابواب هفتگانه نباید تردید کرد. آنچه در این کتاب قطعاً از غزالی است همان‌هاست که در قدیمی‌ترین نسخه‌های کتاب هست و تمام آن نیز لحن زاهدانه کیمیای سعادت و نامه‌های ابوحامد را به خاطر می‌آورد که نویسنده در طی آن خواسته بود راه و رسم عدالت واقعی و ملامت ناپذیر را به یک «ملک اسلام» - ملک مشرق - خاطر نشان کند.» صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸

۸. نصیحة المملوک، صفحه ۱۴

۹. همان، صفحه ۱۰۲ و ۱۰۳

۱۰. همان، صفحه ۸۱

۱۱. همان، صفحه ۳۸

۱۲. مقاصد الفلاسفه، صفحه ۲۲۴

۱۳. همان، صفحه ۱۳

۱۴. نصیحة المملوک، صفحه ۲۴۷

۱۵. همان، صفحه ۲۴۸

۱۶. همان، صفحه ۳۱

۱۷. همان، صفحه ۳۲

۱۸. همان، صفحه ۳۸

۱۹. همان، صفحه ۸۲

۲۰. همان، صفحه ۱۰۷

۲۱. فرهنگ معین، جلد دوم، صفحه ۱۵۳۴

۲۲. نصیحة المملوک، صفحه ۱۷۵

۲۳. همان، صفحه ۲۶۴

۲۴. همان، صفحه ۲۶۷

۲۵. همان، صفحه ۲۶۹

۲۶. همان، صفحه ۲۶۹

۲۷. همان، صفحه ۲۷۰

۲۹. همان، صفحه ۲۷۸

۳۰. همان، صفحه ۱۹۱

۳۱. همان، صفحه ۱۸۷

۳۲. مکاتیب فارسی غزالی، صفحه ۳۳

۳۳. همان، صفحه ۳۳

### کتابنامه

امام محمد غزالی، نصیحة المملوک، با تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه جلال‌الدین همایی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱

امام محمد غزالی، خودآموز حکمت مشاء؛ ترجمه مقاصد الفلاسفه غزالی، به قلم محمد خزائلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳

امام محمد غزالی، مکاتیب فارسی غزالی به نام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲

جلال‌الدین همایی، غزالی نامه، تهران، فروغی، ۱۳۴۲  
عبدالحسین زرین کوب، فرار از مدرسه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹

هانری لائوس، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، جلد اول و دوم  
سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷  
محمد معین، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، جلد دوم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی